

زندگی نامه ابوجعفر محمد بن علی شلمغانی (ابن ابی عزافر)

سعید دادخواه

چکیده

این مقاله به بررسی ابعاد گوناگون زندگی ابوجعفر محمد بن علی شلمغانی، معروف به ابن ابی عزافر از علمای دوران غیبت صغری امام زمان پرداخته و در آن به آراء، عقائد، فعالیت ها، پیروان، تألیفات، اختلافات و نظر علماء درباره ایشان اشاره شده است. وی در ابتدا از فقها و شیعیان امامی و بر عقیده درست بود تا اینکه حسین بن روح به مقام نیابت خاصه رسید، پس بر او حسد برد و از مقام خود سوء استفاده کرد و عقاید ناصحیح و کفرآمیز را تبلیغ نمود تا آنجا که از سوی امام زمان f توقیعی در رد و لعن او صادر گشت. در این بررسی سعی ما بر آن است که از منابع تاریخی، فقهی، کلامی و رجالی معتبر استفاده شود و چنانچه یک مطلب در چند کتاب به هم شباهت داشت، مستند ما نزدیک ترین و معتبرترین منبع به عصر حیات شلمغانی بوده است.

کلید واژه

شلمغانی، حلول، تناسخ، لاهوت، نوبختی.

مقدمه

بحث از منجی و مدعیان دروغین مهدویت در اسلام به دوران رسول خدا (ع) باز می گردد. در طول زندگی ائمه اطهار (ع)، نمونه هایی از این مدعیان دروغین را می توان یافت. از زمان ولادت حضرت صاحب الزمان f تا به حال، این مسئله بسیار گسترش یافته و هر کس به گونه ای خود را منجی عالم بشریت معرفی کرده، اقدام به تشکیل فرقه نموده و مردم ساده دل و دوست دار اهل بیت (ع) را گمراه ساخته است. از این میان، گاه دیده می شود افراد بی سواد چنین ادعایی دارند و حالت خود را به حضرت رسول اکرم (ع) تشبیه می کنند؛ از این جهت که ایشان هم امی بودند. گاهی نیز اتفاق افتاده است که افراد عالم و آگاه از مسائل دینی به انحراف کشیده شده اند. البته این گروه خطرشان بسیار بیشتر از گروه اول است؛ چرا که با مغالطه و تأویل های ناصحیح از دین، عقاید باطل خود را مطرح می نمایند. ابوجعفر محمد بن علی شلمغانی، معروف به ابن ابی عزافر یکی از این افراد بود که با مقام علمی و جایگاهی که نزد شیعیان داشت، ادعاهای بی اساسی را مطرح نمود و برخی را نیز دور خود جمع کرد تا جایی که از سوی امام زمان f توقیعی در لعن او به دست حسین بن روح نوبختی، نائب آن حضرت رسید.

تا به حال در کتاب هایی که در زمینه مهدویت نگاشته شده، به صورت پراکنده مطالبی درباره این شخص آمده است، لیکن در هیچ یک از این منابع، زندگی نامه و عقاید او به صورت کامل مورد بررسی قرار نگرفته است. ما به امید خداوند متعال، در این مقاله قصد داریم تا حد امکان، زندگی نامه دقیق و کاملی را از شلمغانی ارائه دهیم.

زندگی نامه

«شلمغان، ناحیه ای از نواحی واسط الحجاج است و جماعتی از نویسندگان به آنجا منسوب می شوند.» (یاقوت، 1995، ج 2/359: 2) ابوجعفر محمد بن علی شلمغانی از فقها و علمای مشهور دوران غیبت صغری امام زمان f می باشد. کنیه او ابن ابی العزافر است، لیکن در کتاب «کامل فی التاریخ»، او را ابن ابوالقراقر (ابن اثیر، 1965: 8/291)؛ و در کتاب البدایه و النهایه، او را «ابن العرافه» نام برده اند (ابن کثیر، 1986: 11/179) گفته اند او در بغداد، پیشه دبیری و صنعت کیمیایی می دانست (یاقوت، 1414: 1/106) شلمغانی در نزد شیعیان، وجاهت و آبروی زیادی داشت. شیخ طوسی در کتاب غیبت خود آورده است: «ابوجعفر بن ابی عزافر در نظر طایفه بنی بسطام دارای آبرو و وجاهت زیادی بود و این آبرومندی به دلیل آن بود که شیخ ابوالقاسم حسین بن روح در نظر مردم برای او منزلت و جایگاه خاصی ایجاد کرده بود.» (شیخ طوسی، 1387: 698)

شلمغانی در ابتدا، شیعه امامی و بر عقیده درست بود تا اینکه حسین بن روح به مقام نیابت خاصه رسید، پس شلمغانی بر او حسد برد و از مقام خود سوء استفاده کرد و عقاید ناصحیح و کفرآمیزی را تبلیغ نمود تا آنجا که از سوی امام زمان f توقیعی در رد و لعن او صادر گشت. نجاشی در رجال خود می گوید: «ابوجعفر المعروف بابن ابی العزافر کان متقدماً فی أصحابنا فحمله الحسد لأبی القاسم الحسین بن روح علی ترک المذهب و الدخول فی المذاهب الردئیه حتی خرجت فیه توقیعات.» (نجاشی، 1407: 378) او به واسطه دوستی ای که با محسن پسر ابوالحسن علی بن محمد فرات، وزیر مقتدر بالله عباسی داشت، به دستگاه وزارت درآمد و به کتابت و دبیری پرداخت، لیکن پس از کشته شدن محسن و پدرش در زمان وزارت خاقانی مخفی شد و به ناصرالدوله در موصل پناه برد و وقتی بغداد آرام شد، دوباره آنجا بازگشت و دعوی های تازه آورد (ابن اثیر، 1965: 8/291).

مسکویه در تجارب الامم می گوید: «پس از یورش بردن هجری بر کاروان حاجیان، محسن از خشم کسانی که بیچاره کرده بود، بترسید که مبادا رشوه ها که گرفته و از پرداخت مجازات ها به سود خود چشم پوشی کرده است، آشکار شود. پس ابوجعفر شلمغانی، مشهور به ابوالعزافر را جانشین خود در پایتخت برای گروهی از کارگزاران نهاد.» (مسکویه، 1379: 5/186) شلمغانی پس از بازگشت به بغداد، ادعای خدایی و حلول کرد و در میان پیروان خود عقاید فاسد و الحادی را ترویج داد و این امر، باعث شد که حسین بن روح او را لعن و رد کند و از سوی حضرت صاحب f توقیعی در ارتداد و لعن او صادر شود. آخر الامر، علمای بغداد، خون او را مباح دانستند و شلمغانی به دست ابن مقله، وزیر راضی بالله عباسی دستگیر و گردن زده شد. در لغت نامه دهخدا، تاریخ شروع خروج و انحراف شلمغانی حدوداً بین سال های 304-311 هجری آورده شده است (دهخدا، ذیل لغت شلمغانی).

یاقوت حموی به نقل از ثابت می گوید: «گویند ابوجعفر محمد بن علی شلمغانی... چون گرفتار آمد، او را با ابراهیم بن محمد بن ابی النجم، معروف به ابن ابی عون که به او گرویده بود، تازیانه زدند و سر بریدند و به دار کردند، سپس پیکرهایشان را سوختند. این واقعه در روز سه شنبه، اول ذوالقعدة سال 322 اتفاق افتاد. من این مطلب را از خط ثابت نقل کردم.» (یاقوت، 1414: 1/106)

شیخ طوسی در «الغیبه» می نویسد: «وقتی که ابوالقاسم بن روح او را لعن کرد و مسئله انحرافش مشهور شده، از او بیزاری جسته و شیعیان را هم به دوری از او دستور داد، دیگر نتوانست حيله گری کند؛ بنابراین در محفلی که همه بزرگان شیعه که هر کدام لعن و بیزاری از او را از شیخ ابوالقاسم نقل می کردند، گفت: بیاید من و او را جمع کنید تا من دست او را بگیرم و او هم دست مرا بگیرد. (با هم مباحله کنیم) اگر آتشی از آسمان نازل نشد و او را نسوزاند، هر چه در باره من گفته، حق و درست است. این خبر به راضی (خلیفه عباسی) رسید؛ به دلیل اینکه این حرف ها را در منزل ابن مقله زده بود؛ بنابراین راضی دستور داد او را بگیرند و بکشند و شیعه را از شرش راحت کردند.» (شیخ طوسی، 1387: 704)

مسعودی در کتاب التنبیه درباره مرگ او چنین می گوید: «کشته شدن محمد بن علی شلمغانی کاتب، ملقب به ابن ابی العزاقر در روز سه شنبه ماه ذی القعدة سال 322 بود که در جایگاه شرطه در سمت غربی، دست ها و پاهایش را بریدند و گردنش را زدند و جثه اش را سوزاندند و این به علت مطالبی بود که پدید آورده بود و گفته هایی که از او نقل می کردند و کسانی بسیار پیرو او شده بودند.» (مسعودی، بی تا: 343)

عقاید شلمغانی

از جمله عقاید او الوهیت، حلولیت، غلو و تناسخ بود. شیخ طوسی در غیبت، ذیل حدیثی طولانی آورده است: ام کلثوم، دختر ابوجعفر عمری می گوید: روزی به دیدار مادر ابوجعفر بن بسطام رفتم. او احترام زیادی از من به عمل آورد تا جایی که خم شد و پاهای مرا می بوسید. من او را از این کار نهی کردم، ولی او گفت: چگونه این کار را نکنم، در حالی که شما سیده و مولای من فاطمه (ع) هستی و گفت: ابوجعفر محمد بن علی، سری را برای من آشکار کرده و دستور داده آن را کتمان کنم. از او خواستم آن را به من بگوید و عهد کردم او را برای هیچ کس بیان نکنم، ولی در دلم حسین بن روح را استثناء کردم. او گفت: شیخ به ما گفته: روح رسول خدا (ع) به بدن پدر تو یعنی اباجعفر محمد بن عثمان انتقال یافته و روح حضرت امیرالمؤمنین (ع) به بدن شیخ ابوالقاسم حسین بن روح و روح سیده ما فاطمه (ع) به تو منتقل شده است. پس چگونه شما را احترام نکنم؟ گفتم: این دروغ است و او گفت: این سر بزرگی است که از ما پیمان گرفته شده به کسی نگویم. ام کلثوم گفت: وقتی از نزد آن زن خارج شدم، به نزد شیخ ابوالقاسم حسین بن روح رفتم و جریان را برای او گفتم. او به من گفت: بعد از این ماجرا دیگر به خانه این زن نرو و پیامشان را جواب نده. این حرف ها، کفر و الحاد است که این مرد ملعون، آن را در دل های این قوم و عده ای نادان محکم کرده تا این گفته ها، مقدمه باشد که به آن ها بگویند: خداوند با او متحد شده و در او حلول کرده است؛ همچنان که نصارا در خصوص حضرت مسیح (ع) همین را می گویند و می خواهند معتقد به قول حلاج شوند (شیخ طوسی، 1378: 701).

آنچه را که درباره عقاید شلمغانی نقل کرده اند، این است که او اعتقاد داشت: او خدای به حق است و او قدیم و ازلی، ظاهر و باطن، رزاق و کامل است و می گفت: خداوند سبحان در هر چیزی به قدر لزوم حلول می کند. (ابن اثیر، 1965: 8/291) شلمغانی معتقد بود که ضد هر چیزی از خود آن شیء بهتر است؛ چرا که وقتی ضد آن شیء، شروع به طعن و بدگویی می کند، شنوندگان به دنبال فضیلت های آن شخص می روند. پس فضیلت «ولی» توسط ضد او مشخص می شود. شیخ در کتاب غیبت می نویسد: «یعتقد القول به حمل الضد و معناه أنه لا یتھیا اظھار فضیله للولی إلا به طعن الضد فیہ لأنه یحمل سامعی طعنه علی طلب فضیلتہ فإذا هو أفضل من الولی اذ لا یتھیا اظھار الفضل إلا به.» (شیخ طوسی، 1387: 704)

شاید بتوان گفت شلمغانی این عقیده را اظهار کرده تا افکار پیروانش را در مقابل لعن ها و بدگویی هایی که از سوی علمای شیعه به خصوص حسین بن روح به او می شود، محافظت کند و پیروانش در عقاید خود راسخ تر شوند؛ چرا که پیروان او شخصی مثل حسین بن روح را نیز قبول داشتند. حسین بن روح با شلمغانی مخالفت می کرد. بر این اساس، او با این باورداشت هم جایگاه حسین بن روح را محفوظ می داشت؛ زیرا ضد هر شیء از آن شیء بهتر است و همشان و جایگاه خودش را تثبیت می نمود؛ چرا که ضد باعث می شود تا شنوندگان به دنبال فضیلت های ولی بروند. شیخ در ادامه عقاید وی می آورد: «الولی ینصب الضد و یحملہ علی ذلک کما قال قوم من أصحاب الظاهر أن علی بن ابی طالب (ع) نصب أبابکر فی ذلک المقام.» (همان: 705) یعنی ضد را خود ولی نصب می کند و او را وادار به مخالفت با خودش می نماید؛ چنان که عده ای از اصحاب ظاهر (1) گفته اند: علی بن ابی طالب خودش ابابکر را به این مقام نصب کرد.

در باب احکام این فرقه برخی مسایل ناسزا و قبیح وجود دارد که شیخ طوسی در کتاب غیبت می نگارد: «و له حکایات قبیحة و امور فظیحة تنزه کتابنا عن ذکرها ذکرها ابن نوح و غیره.» (شیخ طوسی، 1387: 703) البته ما در اینجا بنا به ضرورت بحث، متعرض بعضی موارد آن می شویم:

ابن اثیر می گوید: «آنان اعتقاد دارند به ترک نماز و روزه و دیگر عبادات و در ازدواج، عقد نمی خوانند و فرج را مباح می دانند و می گویند: به تحقیق، حضرت محمد (ع) بزرگان قریش و عرب را تکلیف کرد به سجد و الآن حکمت این است که ما مردم را به مباح دانستن فروج زن هایشان امتحان کنیم و اینکه بر انسان جایز است جماع کند با هر کسی از اقوام و دوستان و آشنایان و فرزندانشان که بخواهد و شخص فاضل باید با مفصول نکاح کند تا نور خود را در او داخل کند و هر کس که از این کار امتناع نماید، بعد از این به صورت زن به این عالم برمی گردد؛ چرا که آنان به تناسخ اعتقاد داشتند.» (ابن اثیر، 1965: 8/294) در این رابطه ابوریحان بیرونی در کتاب «آثارالباقیه» آورده است: «محمد بن علی بن الشلمغانی فادعی... ایلاج الفاضل نوره فی المفصول بالفجور به فاتبعه أناس من أعمار الخلق و اباحوه حرمهم و طیبوا أنفسهم بایلاجه النور فیهن.» (ابوریحان بیرونی، 1422: 262)

دو تن از بزرگان؛ همچون شیخ طوسی و ابوریحان بیرونی در کتب خویش به این عقاید فاسد و قبیح شلمغانی اشاره کرده اند و هر دوی

آنان به دوران حیات شلمغانی نزدیک تر از سایرین بوده اند. پس می توان نسبت این عقاید را به او صحیح دانست. این مسایل، پرده از سستی و بی اساس بودن این مذهب برمی دارد و اینکه شلمغانی و پیروانش قصد داشتند با سخنان به ظاهر عرفانی و زیبا، ولی بدون اساس، شیعیان را از مسیر حق و صراط مستقیم دور کنند و فسق و فجور را میان آن ها رواج دهند. آیا شلمغانی خود به تنهایی چنین قصدی داشته یا برخی دیگر در این مسیر، او را همیاری کرده اند؟

پیروان شلمغانی

یکی از اصحاب و پیروان شلمغانی که معمولاً این دو را با هم نام می برند، ابراهیم بن محمد بن ابی عون، صاحب کتاب «التشبهات» است. یاقوت در معجم الأدباء می گوید: «ابراهیم بن محمد بن احمد بن ابی عون ابی هلال ابی النجم الکاتب ابواسحاق از اصحاب محمد بن علی شلمغانی بود و یکی از افراد مورد اطمینان او و از کسانی بود که درباره شلمغانی غلو می کرد و برایش ادعای خدایی می نمود (تعالی الله عن ذلک). پس زمانی که ابن ابی عزافر را گرفتند، ابن ابی عون را نیز گرفتند و وقتی ابن ابی عزافر را کشتند، از ابراهیم خواستند تا او را دشنام دهد و بر او آب دهان اندازد، ولی ابراهیم از ترس بر خود لرزید و از این کار امتناع کرد. پس او را نیز کشتند. ابراهیم از اهل ادب و صاحب تألیفاتی بود، ولی ناقص العقل و متهور بود.» (یاقوت، 1414: 1/106)

ابن اثیر در کامل درباره پیروان او می نویسد: «گفته شده است حسین بن قاسم بن وهب، وزیر مقتدر بالله و ابوجعفر و ابوعلی از فرزندان بسطام و ابراهیم بن محمد بن ابی عون و ابن شیبب الزیات و احمد بن محمد بن عبدوس از جمله کسانی بودند که از او پیروی می کردند و به عقیده او معتقد بودند و وقتی که این امر آشکار شد، ابن مقله، وزیر مقتدر آنان را تعقیب کرد، ولی پیدایشان نکرد. ولی در سال 322 که شلمغانی قیام نمود، او را دستگیر و خانه اش را تفتیش کرد و نامه هایی یافت که پیروانش در آن نامه ها او را به ما فوق بشر (خدا) خطاب کرده اند، لیکن شلمغانی خود مذهب خویش را منکر شد و ادعای اسلام نمود. همراه شلمغانی ابن ابی عون و ابن عبدوس را نیز دستگیر کردند و به خدمت خلیفه بردند و به هر دوی آنان دستور دادند که بر سر شلمغانی بزنند و از او تبری جویند. چون هر دو را مجبور کردند، ابن عبدوس دست دراز کرد و بر سر شلمغانی زد، اما ابن ابی عون وقتی دست به ریش و سر شلمغانی برد، بر خود لرزید و سر و روی او را بوسید و گفت: الهی و سیدی و رازقی. راضی به شلمغانی گفت: تو که می گفتی من ادعای خدایی نکردم، پس این وضع و حال چیست؟ شلمغانی گفت: من در کار ابن ابی عون چه گناهی دارم؟ خدا می داند که من به او نگفته ام که خدا هستم. ابن عبدوس گفت: او هرگز ادعا نکرده که خدا می باشد، ولی او باب امام منتظر است و او قائم مقام ابن روح است. ابن اثیر می گوید: من گمان می کنم که این عقیده را برای تقیه مکتوم کرده. پس از آن چند بار نزد خلیفه احضار شدند و در آخر، فقها و قضات و بزرگان، خون او را مباح دانستند و او و ابن ابی عون را دار زدند و هر دو را به آتش سوزاندند.» (ابن اثیر، 1965: 8/292)

نظر شلمغانی درباره حسین بن روح

از آنچه که در تاریخ آمده، مشخص می شود که شلمغانی در ظاهر نه تنها با حسین بن روح مخالفت نمی کرد، بلکه خود را مدافع و دوستدار او نیز نشان می داد؛ مثلاً در «غیبت» شیخ طوسی آنجا که حسین بن روح به بنی بسطام دستور لعن او را داد، شلمغانی به آن ها گفت: مسایلی که به شما گفتم، راز و سر بودند که آن ها را افشا کردم و حالا ابوالقاسم مرا با وجود آن همه نزدیکی به او از خود رانده و مجازات کرده است. همچنین آنجا که بنی بسطام، نامه لعنی که از طرف حسین بن روح رسیده بود، به ابن ابی عزافر نشان داد، او شدیداً گریه کرد و گفت: این کلام حسین بن روح، تأویل و باطن بزرگی دارد و آن این است که لعنت، همان دور کردن است و معنی کلام ایشان که فرمود: خدا لعنتش کند، این است که خداوند او را از عذاب و آتش جهنم دور کند. اکنون به مقام و منزلت خودم پی بردم. همینطور در دیدار ام کلثوم با مادر بنی بسطام، او به ام کلثوم گفت: شیخ اباجعفر به ما گفته است: روح رسول خدا (ع) به پدر تو یعنی اباجعفر محمد بن عثمان و روح امیرالمومنین (ع) به بدن شیخ ابوالقاسم حسین بن روح و روح سیده ما فاطمه (ع) به تو منتقل شده است. (شیخ طوسی، 1387: 701-699).

شیخ در جایی دیگر از کتاب خود از شلمغانی آورده: «محمد» بن علی بن ابی عزافر شلمغانی در اول کتاب غیبت خود، اینچنین آورده است: «و اما در خصوص اختلافی که بین من و آن مرد که خداوند توفیقش را زیاد فرماید، اتفاق افتاد، من دخالتی نداشتم، بلکه به خاطر کسی بوده که من او را در امور دخالت دادم [و آنان نزد حسین بن روح از من بدگویی کرده اند] و ظلم و ستم بر من روا داشته شده و من خودم [غیر مستقیم] سرپرست این امر بودم.» (همان: 678) شلمغانی در فصل دیگر از کتاب غیبت آورده: «کسی که خداوند منتشر را بر او بزرگ کند، حجت هم بر او زیاد می شود و باید در آنچه که موجب ناراحتی و یا خوشحالی او می شود، صادق و راستگو باشد. بین خود و خداوند سزاوار نیست که در مورد او هر چند که آزار او نسبت به من بزرگ بوده، جز صدق و حق چیزی بگویم. این مرد [حسین بن روح] به امر نیابت از طرف حضرت منصوب شده و طایفه شیعه نمی توانند از او روگردان شوند و حکم اسلام بر او جاری است؛ همچنان که بر غیر او از مؤمنان جاری شده است.» (همان: 679). این دو مطلب از مقدمه کتاب غیبت شلمغانی که شیخ طوسی آورده، نشان می دهد که شلمغانی اختلاف بین خود و حسین بن روح را یک سوء تفاهم می داند و اینگونه وانمود می کند که این به خاطر آن است که حرف های مرا متوجه نشدند و اشتباهی به شیخ گفته اند و همچنین در مطلب دوم به گونه ای برخورد می کند که گویی در جایگاه رفیعی قرار دارد و به زبان می گوید: من اسلام و نیابت حسین بن روح را تأیید می کنم و ایشان آدم موجهی هستند.» ابوجعفر شلمغانی می گوید: من و شیخ ابوالقاسم حسین بن روح در این امر نیابت نیافتیم، مگر آنکه هر دو می دانستیم در چه چیزی وارد شده ایم؛ ما مثل دو سگ که بر جسد مرداری می جنگند، با هم می جنگیدیم.» (همان).

از سخنان شلمغانی درباره حسین بن روح دانسته می شود که او با چهره ای عالمانه و دین مدار و مدافع اسلام به سوء استفاده از عقاید و باورهای پاک شیعیان پرداخته و خود را همچون حسین بن روح، نائب و باب امام زمان می داند، با اینکه از تویق حضرت در لعن خود آگاه است.

آخر الأمر که لعن او در میان شیعیان پیچید، مجبور شد برای اثبات عقایدش حسین بن روح را به مباحله دعوت کند. قطب راوندی در کتاب «الخراج و الجرائح» آورده است: «از ابوعلی بن همام روایت شده است که محمد بن علی شلمغانی عزاقری، نامه ای به شیخ

ابوالقاسم حسین بن روح نوشت و از وی خواست که با او مباحثه کند و در آن ادعا کرده بود که من نائب و سفیر حضرت حجت f هستم. در پاسخ او حسین بن روح نوشت: هر یک از ما زودتر وفات کند، مغلوب است. عزاقری زودتر مرد، او کشته شد و بعد به دار آویخته شد. ابن ابی عون نیز همراه او دستگیر شد و این در سال 323 ق بود. «(قطب راوندی، (3/1122): 1409»
توقیع حضرت صاحب الزمان f

شیخ در «غیبت» آورده: «محمد بن حسن بن جعفر بن اسماعیل بن صالح صیمدی گفته است: شیخ بزرگوار حسین بن روح در ذی الحجّه سال 312 ق از زندانش که در حبس مقتدر خلیفه عباسی بود، متن توقیع را برای شیخ ما ابوعلی بن همام فرستاد. ابوعلی هم آن را برایم خواند و به من گفت که ابوالقاسم به جهت اینکه در دست قوم ظالم گرفتار بوده و در زندان آن ها به سر می برد، راجع به افشا نکردن مسئله لعن بر ابن ابی عزاقر از امام درخواست تکلیف کرد، ولی در جواب از ناحیه مقدس دستور رسید که لعن ابن ابی عزاقر را آشکار کند و نترسد که در امان است و پس از مدت کوتاهی بعد از این جریان، از زندان آزاد شد.» (همان: 711)
در کتاب شیخ، دو توقیع درباره شلمغانی آمده که یکی همان توقیعی است که در ردّ و لعن شلمغانی به دست حسین بن روح صادر گشت و دیگری توقیعی است که در جواب اهل قم آمده بود که پرسیده بودند: جواب نامه هایشان از امام زمان f است یا شلمغانی آن ها را نوشته است؟ ما در اینجا هر دو را می آوریم. البته توقیع امام f در کتاب «احتجاج» شیخ طبرسی هم آمده است، ولی به جهت تشابه آن با توقیع شیخ طوسی، از نقل آن خودداری می کنیم.

الف) توقیع در لعن صریح شلمغانی
«عرف بأن محمد بن علی المعروف بالشلمغانی قد ارتد عن الإسلام و فارقه و الحد فی دین الله و ادعی ما کفر معه بالخالق جلّ و تعالی و افتری کذباً و زورا و قال بهتاناً و إثماً عظیماً. کذب العادلون بالله و ضلوا ضلالاً بعيداً و خسروا خساراً مبیناً و إننا قد برئنا إلی الله تعالی و إلی رسوله و إلی صلوات الله و سلامه و رحمته و برکاته علیهم بمنه و لعناه علیه لعائن الله فی ظاهرنا و الباطن فی السرّ و الجهر و فی کل وقت و علی کل حال و علی من شایعه و تابعه و تبعه او بلغه هدا القول منا و أقام علی تولیه به عده و اعلمهم أنا من التوقی و المحاذرة منه من الشریعی و النمیری و الهلالی و البلالی و غیرهم و عادت الله مع ذلك قبله و به عده عندنا جمیلة و به نثق و یاه نستعین و هو حسبنا فی کل أمورنا و نعم الوکیل.» (همان: 715)

ب) توضیح در جواب اهل قم
«قد وقفنا علی هذه الرقعه و ما تضمنته فجمیعه جوانبا و لا مدخل للمخذول الضال المضل المعروف بالعزاقری لعنه الله فی حرف منه و قد کانت اشیاء خرجت الیکم علی یدی أحمد بن بلال و غیره من نظرائه و کان من ارتدادهم عن الإسلام مثل ما کان من هذا علیهم لعنه الله و غضبه.» (همان: 649)

تألیفات شلمغانی
شلمغانی کتب و رسائل فراوانی در زمینه های کلامی و فقهی دارد و آنچه که در کتاب ها به نام او ثبت شده، حدوداً بالغ بر نوزده عنوان است. کتاب هایی که نجاشی در رجال خود از شلمغانی آورده، بدین نحو است:
1- التکلیف، -2 رساله إلی ابن همام، -3 ماهیه العصمه، -4 الزاهر بالحجج العقلیه، -5 المباحله، -6 الأوصیاء، -7 المعارف، -8 الايضاح، -9 فضل النطق علی الصمت، -10 فضائل العمرتین، -11 الأنوار، -12 التسلیم، -13 البرهان و التوحید، -14 البداء و المشیئه، -15 نظم القرآن، -16 الامامه الکبیر، -17 الامامه الصغیر. (نجاشی، (378): 1407)
نظر علما درباره شلمغانی

در بخش های قبلی مقاله، نظر شیخ طوسی درباره شلمغانی را از کتاب غیبت وی بیان کردیم و همچنین به توقیع حضرت صاحب الأمر f در لعن او اشاره نمودیم. شیخ مفید در کتاب «المسائل الصاغانیه» می فرماید: «حلاج و العزاقری و أمثالها من المبطلین المعروفین بالفسق و الخروج عن الإیمان.» (مفید، (58): 1432) شهیدین در کتاب لمعه، پیرامون شهادت بر غلط بودن نظر شلمغانی در موضوع شهادت دادن مدعی که برادر دینی شخصی است، آورده اند: «آن کس از شیعه که جواز شهادت دادن با استناد به گفته مدعی را نقل کرده، هرگاه مدعی برادر دینی و به راستگویی معروف باشد، در نقلش خطا کرده است؛ زیرا اجماع شیعه بر این است که اقامه شهادت با استناد به قول مدعی جایز نیست. بله این فتوا نظر محمد بن علی شلمغانی عزاقری است. عزاقری منسوب به ابن عزاقر است و او از غلات شیعه بوده است. خداوند او را لعنت کند. علت اشتباه فقیهی که این فتوا را به شیعه نسبت داده، این است که این مرد ملعون ابتدا از شیعه بود و کتابی نوشت و نام آن را کتاب التکلیف نهاد و در آن کتاب، این مسئله را ذکر کرد، آن گاه در مذهبش غلو نمود و از او نوشته ها و گفته های نادرستی صادر شد و در نتیجه شیعه از او تبری جست و در مورد او نامه های زیادی از ناحیه مقدس امام زمان f به دست ابی القاسم حسین بن روح که وکیل آن حضرت بود، صادر شد و سرانجام حاکم وقت او را گرفت و کشت. پس از آن هر کس کتاب شلمغانی را دیده که طبق طرق مذهب شیعه و بر اساس قواعد آن ها نوشته شده است، گمان برده که شلمغانی از شیعیان بوده، در حالی که شیعه از او تبری بسته است. شیخ مفید فرموده است: در آن کتاب تنها مسئله ای که مخالف فتوای شیعه است، همین مسئله می باشد.» (شهید ثانی، (1429): 2/120).

البته در مجموع آثار شیخ مفید که در حال حاضر موجود می باشد، این سخن نیامده است. شاید شهید ثانی، این کلام را از قول علامه حلی (ره) در کتاب رجال خود نقل کرده که گفته است: «و له من الکتب التی عمل ها فی حال استقامه کتاب التکلیف رواه المفید رحمه الله إلا حدیثاً منه فی باب الشهادت أنه یجوز للرجل أن شهد لأخیه إذا کان له شاهد واحد من غیر علم.» (علامه حلی، (1253): 1381)
شیخ طوسی در کتاب غیبت درباره این فتوای شلمغانی آورده است: «جماعتی از ابی الحسن محمد بن احمد بن داوود و ابی عبدالله حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه نقل کرده اند که این دو نفر گفته اند: از جمله خطاهای محمد بن علی شلمغانی در مذهب، در باب شهادت بود و آن اینکه او از عالم؛ یعنی امام کاظم (ع) روایت کرده که آن حضرت فرموده اند: اگر برادر مؤمن تو طلبی از کسی داشته باشد و بدهکار، آن حق را منکر شود و برادر مؤمن تو هم فقط یک شاهد داشته باشد و آن شاهد هم ثقّه و مورد اطمینان است، به او

مراجعه می کنی و می خواهی که شهادت بدهد. پس وقتی که نزد تو اقامه شهادت کرده و گواهی داد، با او به نزد حاکم برو و مثل او گواهی بده تا حق مرد مسلمان پایمال نشود.» (شیخ طوسی، 1387: 709)

نتیجه

از آنچه گفتیم دانسته شد ابن ابی عزافر که در اول امر از علمای شیعه بوده و تألیفات متعددی نیز در زمینه های فقهی و کلامی داشته است، صرفاً به دلیل حسادت بر حسین بن روح نوبختی، از صراط مستقیم منحرف گشت و ادعای الوهیت، غلو و تناسخ نمود. او از این پس مورد لعن و نفرین حضرت صاحب الزمان f و علمای وقت، به خصوص حسین بن روح قرار گرفت و از دین اسلام خارج شد. در مورد تألیفات و روایاتی که از شلمغانی نقل شده، چند نظر مطرح است و آن اینکه گروهی قائل بر این شدند که هیچ یک آثار وی مورد تأیید نیست و دسته ای دیگر نیز اعتقاد یافتند آثاری که قبل از انحراف نگاشته، قابل رجوع و آثاری که بعد از انحراف تألیف نموده است، غیر قابل استناد می باشد. البته از کلام حسین بن روح نوبختی هیچ جا، تأییدی برای او ندیدیم. در کل می توان گفت: شلمغانی تنها فقهی از فقهای عصر غیبت صغرای امام زمان f است که بعد از مدتی عقایدش به کفر و الحاد گرایید و مورد لعن و بیزاری شیعیان قرار گرفت. به تحقیق او با حضرت f مرتبط نبوده و نیابتی نیز از جانب حسین بن روح نداشته است.

پی نوشت

1. اهل ظاهر، پیروان داود بن علی اصفهانی، ملقب به ظاهری هستند؛ چرا که تنها به ظاهر قرآن و سنت توجه می کردند.

کتابنامه

*قرآن کریم.

1. ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن ابی الکریم، (1385 ق)، الکامل فی التاریخ، بیروت: دار صادر و دار بیروت.
2. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، (1407)، البدایه و النهایه، بیروت: دارالفکر.
3. بیرونی، ابوریحان، (1422)، الآثار الباقیه عن القرون الخالیه، تهران: مرکز نشر میراث مکتوب.
4. تهرانی، آقا بزرگ، (1408)، الذریعه إلی تصانیف الشیعه، قم: اسماعیلیان.
5. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، (1381)، رجال العلامه الحلی، نجف اشرف: منشورات المطبعه الحیدریه.
6. خویی، سید ابوالقاسم موسوی، (1369)، معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرجال، قم: مرکز نشر آثار شیعه.
7. دهخدا، علی اکبر، (1377)، لغتنامه دهخدا، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
8. ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، (1413)، تاریخ الإسلام، بیروت: دار الکتب العربی.
9. راوندی، قطب، (1409)، الخرائج و الجرائح، قم: مؤسسه امام مهدی f.
10. شریف مرتضی، علی بن حسین موسوی، (1405)، رسائل الشریف المرتضی، قم: دار القرآن الکریم.
11. شهید ثانی، زین الدین بن علی، (1429)، الروضه البهیة فی شرح اللعنه الدمشقیه، قم: مجمع الفکر الاسلامی.
12. طبرسی، احمد بن علی، (1403)، الإحتجاج علی أهل اللجاج، مشهد: مرتضی.
13. طوسی، محمد بن حسن، (1387)، الغیبه، مترجم: مجتبی عزیزی، قم: مسجد مقدس جمکران.
14. محدث ارموی، میرجلال الدین، (1358)، تعلیقات نقض، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی.
15. مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین، (بی تا)، التنبیه و الاشراف، القاہرہ: دار الصاوی، قم: مؤسسه نشر المنابع الإسلامیه.
16. مسکویه الرازی، ابوعلی، (1379)، تجارب الأمم، تهران: سروش.
17. مفید، محمد بن نعمان، (1413)، المسائل الصاغانیه، قم: کنگره شیخ مفید.
18. نجاشی، ابوالحسن احمد بن علی، (1407)، رجال النجاشی، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین.
19. یاقوت حموی، (1414)، معجم الأدباء، بیروت: دار الغرب الإسلامی.
20. _____، (1995)، معجم البلدان، بیروت: دار صادر.